

تجدید مطلعی در مفهوم سنت 1

تاریخ ایران در ” آستانه ” دوران جدید از دیدگاه اسلوب تاریخ نویسی جدید و دستاورد های تاریخ مفهومی .

دهه هایی از تاریخ ایران که با شکست ایران در جنگ های ایران و روس آغاز شد و با پیروزی جنبش مشروطه خواهی به پایان رسید، دوره ای بود که به تدریج ” قرون وسطای ” تاریخ ایران سپری شد و ایران در ” آستانه ” دوران جدید قرار گرفت. اگر چه در باره این دوره از تاریخ ایران پر نوشته اند، اما اینک که از دیدگاه اسلوب تاریخ نویسی جدید و دستاورد های تاریخ مفهومی در عمده آن نوشته ها نظر می کنیم، جز نوشته های انگشت شماری از آن ها را بی اهمیت می یابیم. وانگهی ، بسیاری از منابع ، اسناد و رساله های این دوره از تاریخ ایران هنوز به چاپ نرسیده و بسیاری از آن ها در مجموعه هایی ، اعم از خصوصی و دولتی ، نگهداری می شود که در دسترس همگان قرار ندارد و تردیدی نیست که حتی در بی اهمیت ترین این نوشته ها نیز مواردی وجود دارد که می تواند مورد بهره برداری قرار گیرد ، اما از خلاف آمد عادت حتی در پژوهش های نویسندگانی که به بیشترین اسناد و منابع دسترسی داشته اند ، از دیدگاه معنای دگرگونی های تاریخ ایران ، به مطلب جالب توجهی بر نمی خوریم.

تاریخ نویسی جدید ایران از همان آغاز تکوین آن – ونیز تاریخ نویسی غربی به دلیل متفاوت – نتوانست پیوندی با اندیشه جدید تاریخی و مباحث علوم اجتماعی بر قرار کند و، از این رو، در بیرون دگرگونی های تاریخ اندیشه تدوین شد و ، اگر بتوان به مسامحه گفت، به مثابه جزیره ای بی ارتباط با بیرون آن بود. در میان نوشته های تاریخی مربوط به دوره مورد بحث ما ، اگر از تاریخ های مربوط به مقدمات جنبش مشروطه خواهی و پیروزی آن بگذریم ، هیچ پژوهش مهمی در باره تاریخ اندیشه تا آغاز نیمه دوم عصر ناصری در دسترس نیست. به عنوان مثال ، در باره محفلی از رجال دارالسلطنه تبریز که یکی از مهم ترین خاستگاه های اندیشه تجدید در ایران بود ، هیچ پژوهشی وجود ندارد و تاکنون حتی یک مقاله جدی در باره دیدگاه ها و اندیشه سیاسی دو قائم مقام نوشته نشده است و هنوز گمان می کنیم که میرزا ابوالقاسم قائم مقام دبیری درباری بود که تحولی نیز در نثر فارسی ایجاد کرد. هنوز برخی از سفرنامه های مهم این دوره را که مکان تکوین مفاهیم اندیشه جدید بودند، از سر بازچه و به عنوان گزارش سفر به کشور های اروپایی می خوانیم و به مقامی که سفر نامه نویسان در خلا میان بی اعتبار شدن مبنای نظری سنت قدمایی و پدیدار شدن سنخ نویی از اهل نظر که از آن پس روشنفکران خوانده شدند، پیدا کردند ، التفاتی نداریم. به طور عمده ، تاریخ نویسی دوران جدید ایران ، از دیدگاه تاریخ اندیشه ، توجهی ویژه به پدیدار شدن روشنفکران در افق بحث های نظری نشان داده است ، گویا که این روشنفکران ، در خلا و به دنبال معجزه ای ، هم چون شبی سرگردان پدیدار شدند. نیم سده ای پیش از آن که روشنفکران جای خالی اهل نظر سنت قدمایی را پر کنند، در گزارش سفرنامه نویسان از کشور های اروپایی توصیف هایی از نظام نهاد های جدید و اشاره هایی به برخی مفاهیم اندیشه سیاسی جدید آمده بود. در واقع ، این توصیف ها و اشاره ها هم چون پلی میان بی اعتبار شدن مبنای سنت قدمایی و مطرح شدن دیدگاه های نو عمل کرد و زمینه را برای پدیدار شدن روشنفکران فراهم آورد. این بازگشت به پیش از تاریخ روشنفکری ایران صرف وارد کردن فصلی مغفول در بحث تاریخی نیست ، بلکه از باب اشاره

ای به این نکته مهم در تاریخ اندیشه سیاسی جدید است که اگر از مجرای بحث در باره پیش از تاریخ روشنفکری در ایران نتوان بحث در باره نظام سنت را مطرح و مفهومی از سنت عرضه کرد، بسیاری از زوایای انتقال اندیشه تجدد به ایران نا شناخته خواهد ماند. این نکته برای فهم منطق دگرگونی های تاریخ اندیشه در ایران دارای اهمیت است که، تاکنون، تاریخ اندیشه، به طور کلی، و بویژه اندیشه سیاسی جدید، در بی اعتنایی به این مباحث تدوین شده است، تاریخ نویسی جدید ایرانی از توصیف واقعه ها و داده های تاریخی فراتر نمی رود و تاریخ مفهومی و تاریخ تحول مفاهیم هنوز در ایران شناخته شده نیست. اگر چه این تاریخ نویسی جدید ایران در بیرون میدان معرفتی نظام سنت قدمایی و در گسست از مبنای نظری آن در اروپا و ایران تدوین شده است، اما منحنی دگرگونی های تاریخ نویسی غربی را دنبال نکرده و از دستاورد های علوم اجتماعی جدید نیز بهره ای نبرده است. تکرار می کنیم که تاریخ نویسی ایران، اعم از پژوهش های اروپایی و ایرانی، پیوسته، کمابیش، در بیرون دگرگونی های عمده ای که تحولات علم تاریخ به دنبال داشته جریان پیدا کرده است و می توان گفت که این تاریخ نویسی پیوندی با مبنای نظری علوم اجتماعی ندارد، اگر چه سبب این تحول در پژوهش های غربی و تاریخ نویسی ایرانی یکسان نیست. در باره اشکال پژوهش های تاریخ ایران شناسان غربی باید این نکته را به خاطر داشت که به گونه ای که در نخستین فصل مکتب تبریز و مبنای تجدد خواهی گفته ایم تاریخ مکان تکوین آگاهی است و بدیهی است که پژوهش هایی که در بیرون حوزه هر تمدنی انجام شود، نمی تواند از محدوده تبعات در باره وجوهی از فرهنگ آن حوزه تمدنی فراتر رود. در دوسده گذشته، پژوهش های غربی در باره ایران از این حیث اهمیت پیدا کرده است که تاریخ ایران، در معنای عام و بویژه تاریخ ناحیه های اندیشیدن ایرانی، در میان ایرانیان تکوین پیدا نکرد و آن گاه نیز که اروپاییان آن را تدوین کردند، بسطی نیافت. پیش از آنکه تاریخ نویسی با اسلوب جدید اروپایی در ایران رواج پیدا کند، تاریخ جزیی از ادبیات تنک مایه سده های متاخر به شمار می آمد، در بهترین حالت، از محدوده شرح وقایع و گزارش حوادث فراتر نمی رفت. وابستگی تاریخ به این ادب موجب شد حافظه تاریخی، به گونه ای که نطفه آن در عصر زرین فرهنگ ایران بسته شده بود، در چاه ویل خاطره ای از گذشته ای موهوم سقوط کند و همین سقوط در خاطره گذشته هبوط از آگاهی خیال اندیشانه را به دنبال آورد. به نظر نمی رسد که هنوز با گذشت یک سده از پیروزی جنبش مشروطه خواهی و نزدیک به دو سده از نخستین آشنایی ها با اسلوب تاریخ نویسی اروپایی دگرگونی مهمی در دانش تاریخ در ایران صورت گرفته باشد: تاریخ نویسان ما هنوز در بهترین حالت اهل ادب اند و مهم ترین بخش پژوهش های آنان نیز تصحیح متن ادبی تاریخی است. نخستین گام در رویکردی جدی به تاریخ نویسی در ایران نقادی تاریخ نویسی رسمی دانشگاهی است که تاکنون هیچ پژوهشی که اندک اهمیتی داشته باشد، از آن صادر نشده است. تکوین آگاهی تاریخی جدید جز با نقادی ایدئولوژی های سیاسی جدید امکان پذیر نخواهد شد. با سیطره ای که ایدئولوژی ها از نیم سده پیش پیدا کرده اند، به نظر می رسد که در شرایط کنونی آگاهی یابی نو آئین ایرانیان جز از مجرای نقادی ایدئولوژی ها، یعنی ایضاح منطق سیطره آگاهی کاذبی که در میدان معرفتی ایدئولوژی ها تکوین پیدا کرده است، امکان پذیر نخواهد شد. گفته ایم که دوران جدید تاریخ ایران، که پیشتر با اصلاحات در دارالسلطنه تبریز آغاز شده بود، با جنبش مشروطه خواهی تثبیت شد و با برقرار شدن نخستین نظام حکومت قانون نیز نسبت آن با نظام سنت قدمایی به طور بازگشت ناپذیری دگرگون شد. چنین می نماید که تاریخ نویسی ایرانی هنوز نتوانسته است توضیحی از جایگاه راستین این جنبش عرضه کند. از نخستین گزارش های تاریخی نخستین دهه های پس از پیروزی مشروطیت که بگذریم، دهه هایی پیش از انقلاب اسلامی، با رواج تاریخ نویسی مارکسیستی در ایران -

که بخشی بی اهمیت از پژوهش های تاریخی روسیه شوروی بود - بسیاری از نویسندگان تاریخ های جنبش مشروطه خواهی مقلدان تنک مایه اسلوب نویسندگان روسی بودند. بدین سان، جنبش مشروطه خواهی ایران به صورت انقلابی بورژوایی فهمیده شد که می بایست راه انقلاب پرولتری محتوم آینده را هموار می کرد. اسلوب تاریخ نویسی مارکسیستی روسیه شوروی و اندیشه تاریخ نویسی آن - که البته با دیدگاه های مارکس در تاریخ نسبتی نداشت - در واقع ، ناحیه ای از ایدئولوژی تمامیت خواه امپراتوری روسیه بود و در عمل نیز از محدوده تامین منافع آن فراتر نمی رفت. این تاریخ نویسی - آگاهانه یا نا آگاهانه - بیشتر از آنکه تاریخ نویسی باشد ، بخشی از استراتژی اردوگاه سوسیالیسم برای آگاهی زدایی در مناطق نفوذ امپراتوری روسیه بود و به مثابه ابزاری برای تامین منافع آن اردوگاه عمل می کرد. این تاریخ نویسی ایدئولوژیکی ، مانند هر تاریخ نویسی ایدئولوژیکی، هم چون تیغ دو دمی عمل میکرد که ، با قرار دادن جنبش مشروطه خواهی در میدان جاذبه انقلاب های بورژوا - دموکراتیکی ، کوشش می کرد ، با از میان برداشتن آگاهی نو آئین مشروطیت ، آگاهی کاذبی ایجاد کند. این ایدئولوژی نیز مانند هر ایدئولوژی دیگری ، اگر چه در عمل سودمند افتاد ، یعنی به جنبش های اجتماعی دامن زد ، که پی آمد های آن را باید در جای دیگری مورد بررسی قرار داد، اما در قلمرو تاریخ نویسی مشروطیت ایران عرض خود بردنی بیش نبود. امروزه ، از این پژوهش های بسیار هیچ نوشته ای را نمی شناسیم که کوچک ترین اهمیتی برای فهم مشروطیت ایران داشته باشد، هم چنان که با فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم از انبوه های پژوهش های تاریخی که در انستیتوهای مارکسیسم - لنینیسم با اتلاف منابع بسیار فراهم آمده بود، جز زباله دانی فراهم نیامد. با انقلاب اسلامی در ایران ، و با آغاز دوره ای جدید در بحران در نظام های اردوگاه سوسیالیسم در سطح جهانی ، رخنه ای در بنیان ایدئولوژی مارکسیستی افتاد و با فرو پاشی شوروی نیز ناتوانی تاریخ نویسی ایدئولوژیکی در تبیین تحولات اجتماعی بیش از پیش روشن شد. بحرانی که انقلاب اسلامی در میان اهل نظر ایران ایجاد کرد، ژرف تر از آن بود که اینان بتوانند با مقدمات دانش اندک پی آمد های آن را در یابند. نخستین دهه پس از انقلاب اسلامی در خلا دیدگاهی نظری نسبت به سرشت این انقلاب و پی آمدهای آن گذشت و از روشنفکری ، که حتی اگر اعتقادی به مبانی ایدئولوژیکی آل احمد - شریعتی نداشت ، اما لاجرم سطح دانش و افق دید او از آن فراتر نمی رفت، به مصداق ” بر نیامد ز کشتگان آواز ” نوشته ای صادر نشد. تبیین انقلاب بسی فراتر از توانایی های نظری روشنفکری ایرانی بود و جای شگفتی نیست که نزدیک به سه (چهار) دهه پس از پیروزی آن تاکنون هیچ نوشته ای که اهمیتی داشته باشد ، در باره این انقلاب انتشار پیدا نکرده است. کوشش برای احیای بخشی از روشنفکری نیازمند تجدید بحث در باره جنبش مشروطه خواهی و پر داختن به انقلاب اسلامی ، به عنوان دو حادثه بزرگ تاریخ معاصر ایران و بستر دگرگونی های فکری، بود. در شرایطی که، در فقدان تاریخ نویسی جدید ، تصور درستی از تمایز های میان جنبش مشروطه خواهی و انقلاب اسلامی وجود نداشت، این امکان به وجود آمده بود که سرشت دو جنبش اجتماعی - سیاسی معاصر ایران یکی انگاشته شود. از نیم سده ای پیش از انقلاب اسلامی ، در باره جنبش مشروطه خواهی سخنان فراوان و آشفته بسیاری گفته شده بود، و شگفت اینکه از دهه هایی پیش از انقلاب اسلامی مشروطه خواهی با سلطنت طلبی یکی تلقی می شد. این مشروطیت ” بی یال و دم و اشکم ” می توانست ابزاری برای تبیین سرشت انقلاب اسلامی قرار گیرد، مشروطیت ، که تصور می شد انقلابی از سنخ ” انقلاب های خون ” بوده است ، نه جنبش تاسیس آزادی و حکومت قانون ، توان آن را داشت که هزینه نا توانی روشنفکری ایران در تبیین سرشت انقلاب اسلامی را پر داخت کند . با یکی انگاشتن جنبش مشروطه خواهی و انقلاب اسلامی این امکان به وجود آمده بود که با یک نظریه بتوان دو انقلاب را توضیح داد. در نوشتار بعدی با نظرات طبا

طبایی در نقد یک نظریه و دو انقلاب آشنا خواهیم شد. نظریه حکومت قانون در ایران چاپ 1386 فصل
خاتمه

قسمت اول:

[audio:http://goftar-berlin.de/wp-content/uploads/2017/10/2017-09-16_a.mp3]

قسمت دوم:

[audio:http://goftar-berlin.de/wp-content/uploads/2017/10/2017-09-16_b.mp3]